

## داستان طوطی و بقال

## ساده‌نویسی، ترجمه به انگلیسی

بیت ۲۷

راهنمای رنگها

متن اصلی

ساده‌نویسی شده

ترجمه به انگلیسی

دومین حکایت منتخب از دفتر اول «مثنوی معنوی» مولانا، حکایت زیبایی «طوطی و بقال» است، در این حکایت مولانا به زیبایی در مورد انسان‌های ظاهربین و کسانی که مقایسه‌های بی‌جا انجام می‌دهند صحبت کرده و سعی می‌کند که این دسته از انسان‌ها را به وسیله‌ی این حکایت هوشیار کند.

## حکایت بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان

## داستان بقال و روغن ریختن طوطی در مغازه ی او

The story of the greengrocer and the parrot and the parrot's spilling the oil in the shop.

خوش‌نوا و سبز و گویا طوطی

۱ بود بقالی و وی را طوطی

آن طوطی خوش‌آواز، سبز رنگ و سخنگو بود

بقالی بود که طوطی‌ای داشت

There was a greengrocer who had a parrot, a sweet-voiced green talking parrot.

نکته گفتی با همه سوداگران

۲ بر دکان بودی نگهبان دکان

و با مشتریان هم صحبت می‌شد و شوخی می‌کرد.

طوطی از دکان مراقبت می‌کرد

(Perched) on the bench, it would watch over the shop (in the owner's absence) and talk finely to all the traders.

در نواى طوطیان حاذق بدی

۳ در خطاب آدمی ناطق بدی

و در نغمه خوانی میان طوطیان ماهر بود.

در سخن گفتن با آدمیان زبان گویایی داشت

In addressing human beings it would speak (like them); it was (also) skilled in the song of parrots.

بر دکان طوطی نگهبانی نمود

۴ خواجه روزی سوی خانه رفته بود

طوطی در دکان نگهبانی می‌داد

صاحب مغازه روزی به خانه رفته بود

The master one day had gone home, The parrot kept watch over the shop alone.

\*

۵	گُربه‌ای بَرَجَسْت ناگه بر دُکان	بَهر موشی، طوطیک از بیمِ جان
	ناگهان گربه‌ای به دکان پَرید	برای گرفتن موشی، طوطی از ترس جانش
	A cat suddenly leaped onto the shop, Chasing a mouse, the parrot, in fear for its life, took off. *	
۶	جَسْت و از صَدْر دکان سویی گُریخت	شیشه‌های روغنِ گُل را بریخت
	از بالای دکان به سویی پَرید	ناگهان شیشه‌های روغن گل را ریخت و شکست.
	(Once) it sprang from the bench and flew away; it spilled the bottles of rose-oil.	
۷	آز سوی خانه بیامد خواجه‌اش	بر دُکان بِنشَسْت فارغِ خواجه‌وَش
	صاحب طوطی از خانه به مغازه آمد	و با خیال آسوده، مانند بزرگان در مغازه نشست.
	Its master came from the direction of his house and seated himself on the bench at his ease as a merchant does.	
۸	دید پُر روغنِ دکان و جاش {جامه} چَرَب	بَر سَرش زَد گشت طوطی کَل زِ صَرَب
	مرد بقال دید که مغازه پر از روغن و لباس‌ها (وسایل) چرب شده است	چنان ضربه‌ای بر سر طوطی زد که از شدت ضربه طوطی کچل شد.
	(Then) he saw the bench was full of oil and his clothes greasy; he smote the parrot on the head: it was made bald by the blow.	
۹	روزکی چندی سُنْ کُوتاه گُرد	مَرْد بَقال از نِدَامت آه گُرد
	طوطی چند روزی ساکت شد و سخن نگفت	مرد بقال از پشیمانی آه می‌کشید.
	For some few days it refrained from speech; the greengrocer, in repentance, heaved deep sighs,	
۱۰	ریش بَرمی‌کند و می‌گفت: ای دَرِیغ	کَأفتابِ نِعَمَتَم شُد زیرِ میغ
	مرد بقال با ناراحتی موهای صورتش را می‌کند و می‌گفت افسوس	که آن نعمت و نیکویی (منظور طوطی سخنگو است) را از دست دادم
	Tearing his beard and saying, "Alas! the sun of my prosperity has gone under the clouds.	
۱۱	دَسْتِ مَن بِشکسته بودی آن زَمان	چون زَدَم مَن بَر سَرِ آن خوش‌زبان
	ای کاش آن زمان دستم می‌شکست	وقتی بر سر طوطی خوش‌آوازم زدم
	Would that my hand had been broken (powerless) at the moment when I struck (such a blow) on the head of that sweet-tongued one?"	

۱۲	هَدیه‌ها می‌داد هر دَرویش را	تا بیابد نطقِ مرغِ خویش را
	مرد بقال به هر نیازمندی کمک می‌کرد	تا شاید طوطی دوباره سخن بگوید.
He was giving presents to every dervish, that he might get back the speech of his bird.		
۱۳	بَعْدِ سه روز و سه شَبِ حیران و زار	بَرِ دکانِ بِنَشَسْتِه بُد نُوْمیدوار
	خواجه بعد از سه شبانه روز سرگردان و نالان	و نا امید در دگانش نشست بود.
After three days and three nights, he was seated on the bench, distraught and sorrowful, like a man in despair,		
۱۴	با هزاران غصّه و غَم گشته جُفت	کایِ عَجَبِ این مرغِ کی آید به گُفت
	با غم و غصه فراوان	در عجب بود که این طوطی چه زمانی دوباره سخن خواهدگفت
*	Paired with thousands of sorrows and grief, Oh, wonder! When will this bird speak?	
۱۵	می‌نمود آن مرغ را هر گونِ شگفت	وَز تَعَجُّبِ لَبِ به دَنَدان می‌گرفت
	به طوطی کارهای شگفت‌انگیز نشان می‌داد	و از سخن نگفتن او متعجب بود
Showing the bird every sort of hidden (unfamiliar) thing (in the hope) that maybe it would begin to speak.		
۱۶	ناگهانی جو لقی‌ای می‌گذشت	با سَرِ بی‌مو چو پُشتِ طاس و طُشت
	روزی دَرویشی سر برهنه از آن جا می‌گذشت	که سرش مانند پشتِ تشتِ بزرگ صاف بود.
Meanwhile a bare-headed dervish, clad in a jawlaq (coarse woollen frock), passed by, with a head hairless as the outside of bowl and basin.		
۱۷	طوطی آن‌در گُفت آمد در زمان	بانگِ بَرِ دَرویشِ بَرَزَدِ کایِ فُلان
	طوطی ناگهان شروع به سخن گفتن کرد	شخص فقیر را صدا زد که: ای فلانی!
Thereupon the parrot cried to the dervish, as rational persons (might have done).		
۱۸	کَز چِه‌ای کَل؟ با کَلان آمیختی	تو مگر از شیشه روغن ریختی؟
	تو چرا کچل شدی و در جمع کچل‌ها در آمدی؟	تو هم مگر شیشه‌های روغن را ریخته‌ای؟
How were you mixed up with the bald, O baldpate? Did you, then, spill oil from the bottle?"		
۱۹	از قیاسش خنده آمد خلق را	کاو چو خود پنداشت صاحبِ دلِق را
	مردم از مقایسه نادرست طوطی خندیدند،	چون او آن مرد فقیر بی‌مو را مثل خود تصوّر کرده بود.
The bystanders laughed at the parrot's inference, because it deemed the wearer of the frock to be like itself.		

۲۰

کارِ پاکان را قیاس از خود مگیر

گر چه ماند در نِیشتن شیر و شیر

عمل انسان‌های پاک را با عمل مُقایسه نکن

هر چند دو کلمه شیر درنده و شیر خوردنی در نوشتن  
یکسان هستند.

Do not measure the actions of holy men by (the analogy of) yourself, though shér (lion) and shír (milk) are similar in writing.

۲۱

هر دو گون زنبور خوردند از محل

لیک شد ز آن نیش و زین دیگر عسل

هر دو نوع زنبور (زنبور عسل و زنبور وحشی) از یک  
محل تغذیه می‌کنند،اما این تغذیه در یکی عسل تولید می‌کند و در دیگری  
تبدیل به نیش زهرآلود می‌شود.

Both species of zanbúr ate and drank from the (same) place, but from that one (the hornet) came a sting, and from this other (the bee) honey.

۲۲

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب

زین یکی سرگین شد و ز آن مُشکِ ناب

هر دو نوع آهو، آب و گیاه می‌خورند

اما این تغذیه در یک نوع تبدیل به فضولات می‌شود  
(آهوی معمولی) و در دیگری (آهوی ختن) به مُشک  
خالص تبدیل می‌گردد.

Both species of deer ate grass and drank water: from this one came dung, and from that one pure musk.

۲۳

هر دو نی خوردند از یک آب‌خور

این یکی خالی و آن پر از شکر

هر دو نوع نی از یک نوع آب تغذیه می‌کنند

اما این آب در یکی تبدیل به نیشکر و در دیگری تبدیل به  
نی توخالی می‌شود.

Both reeds drank from the same water-source, (but) this one is empty and that one full of sugar.

۲۴

صد هزاران این چنین آشباه بین

فرقشان هفتاد ساله راه بین

هزاران گونه از این شباهت‌های ظاهری وجود دارد

اما این شباهت‌ها فقط در ظاهر است و تفاوت میان آنها  
بسیار زیاد است.

Consider hundreds of thousands of such likenesses and observe that the distance between the two is (as great as) a seventy years' journey.

۲۵

این خورَد گردَد پلیدی زو جُدا

آن خورَد گردَد همه نور خُدا

انسانی با خوردن غذا فقط کثیفی و مدفوع تولید می‌کند

فرد دیگری وجودش سرشار از نور الهی است

This one eats, and filth is discharged from him; that one eats, and becomes entirely the light of God.

وَأَنْ خُورِدَ زَايِدَ هَمَّه نُوْرٍ أَحَدَ

فرد دیگری نور خدای یکتا در وجودش است

اَيْنَ خُورِدَ زَايِدَ هَمَّه بُخْلٍ وَ حَسَدَ

فردی حاصل وجودش فقط خست و حسادت است

۲۶

This one eats, (and of him) is born nothing but avarice and envy; that one eats, (and of him) is born nothing but the Light of the One (God).

اَيْنَ فَرِشْتَهِي پَاكٍ وَ اَنْ دِيُو است وَ دَدَ

انسان نیک مانند فرشتگان پاک است و انسان بد مانند

اَيْنَ زَمِيْنِ پَاكٍ وَ اَنْ شُوْرَهْسْتِ وَ بَدَ

انسان نیکو صفت مانند زمین حاصلخیز است و انسان

دیوان و حیوانات وحشی است

پلید مانند زمین شوره زار

۲۷

This one is good (fertile) soil and that one brackish and bad; this one is a fair angel and that one a devil and wild beast.

## داستان طوطی و بقال

## نثر و معنی کلمات

بیت ۲۷

<p>Grocer shop, store, place of business</p> <p>watchful, alert</p> <p>sweet-voiced</p> <p>tip, point</p> <p>merchant, trader</p>	<p>بقال: خواربارفروش</p> <p>دکان: مغازه، محل کسب و کار</p> <p>مواظب: مراقب</p> <p>خوش نوا: خوش آواز</p> <p>نکته: مطالب جالب و دقیق</p> <p>سوداگر: بازرگان، تاجر</p>	<p>مرد بقالی طوطی بسیار زیبا و خوش صدایی داشت که با تمام مشتریانش صحبت و آنها را سرگرم می کرد. هرگاه مرد بقال از دکان بیرون می رفت او مواظب همه چیز بود.</p> <p>«بود بقالی و وی را طوطی خوش نوا، سبز گویا طوطی در دکان، بودی نگهبان دکان نکته گفتی با همه سوداگران»</p>
<p>escaped</p>	<p>گریخت: فرار کرد</p>	<p>روزی گربه ای به طلب شکار موشی به دکان آمد و طوطی که با دیدن گربه ترسیده بود، جستی زد و پرواز کرد و باعث ریختن شیشه های روغن گل شد.</p> <p>«جست از سوی دکان، سویی گریخت شیشه های روغن گل را بریخت»</p>
<p>messy, disorganized</p> <p>bald, hairless</p> <p>blow, hit</p>	<p>به هم ریخته: نامنظم</p> <p>کچل: بی مو، طاس</p> <p>ضرب: ضربه</p>	<p>مرد بقال از خانه به دکان آمد و دکان را به هم ریخته و چرب دید، عصبانی شد و بر سر طوطی زد و طوطی بر اثر این ضربه کچل شد.</p> <p>«دید پر روغن دکان و جامه چرب بر سرش زد، گشت طوطی گل ز ضرب»</p>
<p>distress, helplessness</p> <p>constantly, always</p> <p>blamed himself</p> <p>fell silent, stopped speaking</p> <p>regret, remorse</p> <p>sighed, lamented</p> <p>beard</p> <p>alas, oh regret</p> <p>cloud</p>	<p>پیشانی حالی: درماندگی</p> <p>مدام: پیوسته، همیشه</p> <p>سرنش می کرد: ملامت می کرد</p> <p>سخن کوتاه کرد: سخن نگفت</p> <p>ندامت: پشیمانی</p> <p>آه کرد: آه و ناله کرد</p> <p>ریش: موی صورت مردان</p> <p>ای دریغ: افسوس</p> <p>میغ: ابر</p>	<p>به خاطر ضربه ای که مرد بقال به سر طوطی زده بود، طوطی دیگر حرف نمی زد و همین باعث پیشانی حالی مرد بقال شده بود. ناراحت بود و مدام خودش را سرنش می کرد و به هر درویش پولی می داد به امید آن که طوطی دوباره به حرف بیاید.</p> <p>«روزکی چندی سخن کوتاه کرد مرد بقال از ندامت، آه کرد ریش بر می کند و می گفت: ای دریغ کآفتاب نعمتم شد زیر میغ»</p>
<p>dervish, poor man, Sufi</p> <p>to joined</p> <p>comparison</p> <p>the people burst into laughter</p>	<p>درویش: فقیر، صوفی</p> <p>پیوستن: ملحق شدن، افزوده شدن</p> <p>قیاس: مقایسه</p> <p>خنده آمد خلق را: مردم به خنده افتادند</p>	<p>یک روز درویشی کچل از جلوی دکان مرد بقال می گذشت، طوطی آن مرد را دید و همان لحظه به حرف آمد و گفت: «ای مرد کچل! تو چطور به کچل ها پیوسته ای؟ مگر تو هم شیشه روغن را ریخته ای؟»</p> <p>این که طوطی کچلی مرد را با خود مقایسه کرده بود، باعث خنده دیگران شد.</p> <p>«از قیاسش خنده آمد خلق را کو چو خود پنداشت، صاحب دل را»</p>

that he thought, imagined one who wears a cloak, dervish	کو: که او پنداشت: تصوّر کرد صاحب‌دلق: درویش	
explanation ordinary, common feed on, consume type, kind but, however	شرح: توضیح معمولی: عادی تغذیه می‌کنند: می‌خورند گون: نوع، گونه لیک: ولی	مولانا با چند نمونه، تمثیل داستان را به زیبایی شرح می‌دهد و می‌گوید: هر دو نوع زنبور، هم زنبور عسل و هم زنبور معمولی، از یک گل تغذیه می‌کنند ولی از یکی عسل به دست می‌آید و از آن یکی نیش. «هر دو گون زنبور خوردند از محل لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل»
Musk (a black, fragrant substance produced in the navel of a type of deer) plant dung, animal droppings, feces pure, genuine	مُشک: ماده سیاه‌رنگ و خوشبویی که در ناف نوعی آهو تولید می‌شود. گیا: گیاه سِرگین: فضله چارپایان، پهن، مدفوع ناب: خالص	هر دو آهو، هم آهوی معمولی و هم آهوی ختن، گیاه و آب می‌خورند، ولی از یکی مدفوع حاصل می‌شود و از آن یکی مُشک معطر. «هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زین یکی سِرگین شد و ز آن مُشک ناب»
reed, cane sugarcane (a type of reed from which sugar is extracted) water source, spring	نی: گیاهی بلند، توخالی و بتند که در مناطق مرطوب می‌روید نیشکر: نوعی از نی که از آن شکر به دست می‌آورند آبخور: سرچشمه	هر دو نوع نی، هم نی معمولی و هم نیشکر از یک جا آب می‌خورند ولی یکی خالی از شکر است و دیگری پر از شکر. «هر دو نی خوردند از یک آب‌خور این یکی خالی و آن دیگر شکر»
apparent, visible inner nature, essence similarities, likenesses (plural of شبیه) difference	ظاهر: پیدا و آشکار ذات: درون، حقیقت هر چیز آشباه: جمع شبیه؛ ماندها، مثل‌ها فرق: تفاوت	سپس می‌گوید: صدهزار مثال این چنینی وجود دارد که در ظاهر یکی بوده ولی میان ذات آنها تفاوت فراوانی است. «صد هزاران زین چنین آشباه بین فرق‌شان هفتاد ساله راه بین»
impurity, filth from him all, entirely	پلیدی: ناپاکی زو: از او همه: تمام، همگی	انسانی غذا می‌خورد و تمام آن غذا تبدیل به پلیدی می‌شود ولی دیگری همان غذا را می‌خورد و تمام وجودش نور خدا می‌شود. «این خورد، گردد پلیدی زو جدا آن خورد، گردد همه نور خدا»

<p>stinginess, greed jealousy, envy</p> <p>overflowing, full divine, godly produces, gives rise to</p> <p>jealousy, envy a name of God (referring to His oneness); One</p>	<p>بُخْل: خَسْت، خَسِيس بودن حَسَدَات: حسد بُردن، رَشك بُردن سَرشَار: لَبْرِيْز، پُر الهي: خُدائي زَايد: توليد كردن</p> <p>حَسَد: حَسَدَات اَحَد: يكي از نام‌هاي خداوند؛ يک، يكي</p>	<p>کسی غذا خورده و تمام وجودش، بُخْل و حَسَادَات است، اما دیگری آن غذا را خورده و وَجُودش سَرشَار از عشقِ الهی می‌شود. «این خورد، زَايد همه بخل و حَسَد آن خورد، زاید همه عشقِ اَحَد»</p>
<p>prophets (plural of نبی)</p> <p>saints, friends of God (plural of ولی)</p> <p>fertile, productive</p> <p>Infidel, disbeliever</p> <p>salt flat, barren land</p> <p>demon, devil (a mythical creature resembling a human but large, ugly, with horns and a tail)</p> <p>wild animal, beast</p>	<p>اَنْبِيَا: جمع نبی؛ پیامبران اَوْلِيَا: جمع ولی؛ یار، دوست حاصل خیز: بارور، دارای مَحْصُول کَافِر: بی‌دین شوره‌زار: زمین بی‌حاصل دیو: موجودی خیالی شبیه به انسان، اما بسیار تنومند و زشت دارای شاخ و دم، ابلیس، شیطان دَد: حیوان وحشی</p>	<p>اَنْبِيَا و اَوْلِيَايِ حَقِّ مَثَلِ زمينِ پاک و حاصل خيز و مانند فرشتگان پاک هستند و کَافِرَانِ مانند زمينِ شوره‌زار و ديو و حيوانات وحشی. «این زمین پاک و آن شوره است و بد این فرشته پاک و آن دیو است و دَد»</p>